

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ این مسئله را چند صورت فرمودند. و صورت اول گذشت. و اما صورت ثانی.

فان كانت الشبهة فيها غير محصوره الثانيه، فحكمها كالصورة الاولى؛ چون معروف ومشهور این است که شبهه غیر محصوره لا يجب الاجتناب. البته بعضی گفتند نه يجب الاجتناب، فرقی بین محصور و غیر محصور، چون در روایات نداریم محصور و غیر محصور. آن وقت بر می گردد به یک عنوان ثانوی. مگر مثلاً جایی که شبهه مثل شبهه بدوی بشود و موهوم باشد و الا نه.

دیگر توضیح بحث محصور و غیر محصور در جای خودش گذشت اینجا دیگر حالا جایش نیست.

یک نکته ای را عرض می کنیم که شامل آن هم بشود.

و کذا اذا كانت محصورة بین ما لا یتلی المکلف به عاداتاً و ما بین ما من شأنه الابتلاء به، و همچنین در جایی که محصور باشد، اما یک طرفش از محل ابتلاء خارج باشد. خب فرض کنید این سلطان جائر ظالم یا فرض کنید خلیفه امیر المومنین یک اسب خوبی به بنده هدیه داده، لکن من می دانم یا این اسب یا آن اسب دیگری که خاص خود ایشان هست و یک طویله خاص و تشکیلات خاص، ما ممکن است حتی رنگش را هم نبینیم نه اینکه به آن ابتلا پیدا بکنیم، این دو تا یکی اش غصبی است قطعاً.

خب می گویند چون یکی از آنها از محل ابتلا خارج است، اینجا هم علم اجمالی منجز نیست. این مبنا از زمان قبل از شیخ هم مطرح بوده، و توضیح داده شده که چرا علم اجمالی در جایی که یک طرف از محل ابتلاء خارج است، این به اصطلاح منجز نیست.

بینید بعضی علم اجمالی را تمام شؤنش را مثل علم تفصیلی می دانند. خب این طبیعتاً همین مشکل را ایجاد می کند. شما اگر علم تفصیلی داشتید، هم این اسب غصبی است، هم آن اسب غصبی است. این اسبی که به من داده، هم اسب خاصی که خودش دارد. خب باید شما قطعاً از این اسب اجتناب بکنید، حالا فرض کنید آن اسب دست شما به آن نرسید.

اما اگر علم اجمالی داشتید که یکی غصبی است، اینها می خواستند بگویند بین این دو تا فرق می کند. آن که می خواست بگوید علم اجمالی در تمام شؤنش مثل علم تفصیلی است می گوید باید هم اجتناب بکند.

یا راه‌های دیگر رفتند. مخصوصاً کسانی که گفتند ما در باب علم اجمالی، تنجیز را به لحاظ موضوع می‌بینیم نه به لحاظ حکم. به لحاظ موضوع یعنی ما می‌بینیم که این اسب هم غصبی است، آن هم غصبی است. وقتی می‌دانیم یکی غصبی است کأنما می‌بینیم. به لحاظ حکم وجوب اجتناب، مثل مرحوم شیخ و عده‌ای که در مسلک ایشان هستند، سر تنجیز علم اجمالی را وجوب می‌دانند، حکم می‌دانند. و لذا در همین بحث اول هم امروز عرض کردیم علم اجمالی را ما اصطلاحات شبهه بسته می‌دانیم، این اصطلاح خود ماست، آقایان ندارند. یک شبهه بسته داریم، شبهه باز داریم. آقایان اصطلاحی که متعارفشان است، شبهه بدوی، شبهه اطراف علم اجمالی. احتمال یا احتمال بدوی است نمی‌دانیم سیگار حرام است یا نه، یا اطراف علم اجمالی است می‌دانیم یا سیگار حرام است یا تریاک، یکی مسلم حرام است. ما به جای بدوی و عرض کنم علم اجمالی، تعبیر خود بنده هست، یک دفعه شبهه باز است، این با دیگری ارتباط ندارد، مثلاً سیگار نمی‌دانیم حرام است یا نه؟ این یک شبهه بازی است حالا ممکن است ده‌ها چیز هم حرام باشد. ده‌ها چیز دیگر را هم نمی‌دانیم حرام است. این به این ربطی ندارد به سیگار جامعی پیدا نکرده با سیگار. و گاهی اوقات می‌دانیم آن شبهه یا احتمال در یک محیط بسته‌ای است. یا سیگار حرام است یا تریاک. یکی را می‌دانیم. این می‌شود احتمال در یک محیط بسته. اگر در محیط بسته شد منجز است. اگر باز بود منجز نیست. این اصطلاح بنده سراپا تقصیر.

عرض کردم اصطلاح است دیگر، حالا آن اصطلاح یک جور این اصطلاح یک جور.

آن وقت معیار در این جا خوب دقت بکنید، معیار در تنجیز علم اجمالی بین مرحوم آقا ضیاء و مرحوم آقای نائینی خب فرق است دیگر. مرحوم آقا ضیاء اعتقادش این است که علم اجمالی عین علم تفصیلی است. البته ایشان اطراف ابتلا را خارج می‌کند، اما طبق قاعده کسی ممکن است بگوید روی آن مبنا که علم اجمالی عین علم تفصیلی باشد و یک نوع تصرف در موضوع است، از این اسب هم به اصطلاح غصبی می‌بینیم آن اسب هم غصبی، فلذا باید اجتناب بکنیم، حالا می‌خواهد یکی ابتلاء باشد یا نباشد. هستند بعضی از آقایان هم این ابتلاء را قبول نکردند. چه یکی از ابتلاء خارج باشد چه نباشد، یجب الاجتناب عنه. اما اگر ما اسم علم اجمالی را تنجیزش را تابع حکم بدانیم، چون نکته خوب دقت بکنید، نکته تنجیز علم اجمالی پیش مرحوم شیخ، پیش مرحوم آقای خویی یا مرحوم نائینی، حکم است. یعنی شما علم به حکم دارید کار به موضوع ندارید. اشتباه نشود. نه اینکه شما علم دارید یکی از آنها غصب است. نکته آن نیست. نکته این است که وقتی شما علم پیدا کردید یکی غصب است، علم دارید، پس علم پیدا می‌کنید وجوب اجتناب آمد. ببینید.

وقتی شما دیدید یک قطره خون افتاد، یا روی عبا یا روی قبا یا شما، تا قطره خون را دیدید وجوب اجتناب آمد. حرمت صلات در آن آمد. تا قطره خون را دیدید یحرم الصلاة در ملاقی دم، فقط نمی دانید روی قبا افتاد یا روی عبا افتاد. پس حکم قطعی است. این دقت بکنید.

دو نکته در باب تنجیز علم اجمالی به طور کلی مطرح است. یک نکته که بر می گردد به موضوع، یک نکته که بر می گردد به حکم. شیخ الان اینجا روی مبنای خودش که بر می گردد به حکم. آقای خویی و مرحوم نائینی و اینها هم قائل به حکمند. هر کسی که تعارض اصول می داند بر میگرداند به حکم. یعنی نکته تنجیز علم اجمالی این است. شما یقین به این حکم پیدا کردید؛ چون خون را دیدید دیگر. تا خون را دیدید یقین پیدا کردید. یجب الاجتناب از ملاقی دم، نمی دانید عبا است یا قبا است. حکم یقینی شد. دقت کنید. چون الاشتغال لیقین يقتضی الفراغ الیقینی، شما پس از هر دو اجتناب بکنید. شما یقین پیدا کردید با یکی از این دو تا، با این ملاقی دم، دم را که دیدید افتاد، با ملاقی دم نمی شود نماز بخوانید. تا این را یقین پیدا کردید فقط نمی دانید روی عبا افتاد روی قبا افتاد، شاهی هم در دست نیست، هر دو قرمزند، به رنگ و اینها مشخص نمی شود، یا بول که اصلا رنگی ندارد، نمی دانید کجا افتاد، یک فاصله زمانی افتاده فرض کنید خشک هم شده حالا از رطوبت هم نمی شود فهمید. یا اصلا پارچه تر بود، هر دو تر بودند نمی شود تشخیص داد. در اینجا اینها معتقدند که چون شما علم به حکم پیدا کردید باید علم به فراغ پیدا کنید. روشن شد؟

پس در تنجیز علم اجمالی دو تفکر می شود مطرح کرد: یکی اینکه تنجیز بر گردد به مسئله موضوع؛ یعنی هم این ثوب، هم این یعنی هم این قبا هم عبا، هر دو ملاقی نجسند، ببینید هر دو ملاقی نجسند. دو: شما علم دارید به وجوب اجتناب نه به ملاقی. کار به ملاقی ندارید. این تصرف در حکم است.

آن وقت اینها آمدند گفتند چون شما علم به حکم، این حکم منجز است. اگر این حکم خورده باشد، فرض کنید به وجوب اجتناب، ترک سوار شدن این اسب، اگر به این اسبی که به شما دادند، به این خورده، این غصبی باشد، خب پس. اگر به اسبی که پیش او هست، اسب خاصی است که اصلا من نمی بینیم محل ابتلای من هم نمی شوم، خب قطعا دیگر من تکلیف ندارم که

ج: احسنت. اینها روشن شد؟ لذا بعضی آمدند گفتند نه اگر ما از راه موضوع آمدیم، من می دانم یا این غصب است یا آن، و بگویم علم اجمالی مثل علم تفصیلی، اگر من علم تفصیلی داشتم هر دو غصبی هستند، خب آن آقا اسب خاص خودش است، به من چه مربوط است، از این هم باید اجتناب بکنم. علم اجمالی هم همین تصرف را در موضوع می کند، هیچ فرقی نمی کند.

پس من علم اجمالی دارم، یا این اسب غصبی است، کار به حکم نیست، خوب دقت بکنید، کار را از حکم بیرید بیرون. این که مرحوم شیخ دارد، لذا خوب دقت بکنید، و ذلک لما تقرر فی شبهة المحصوره، این عبارتش است، من اشتراط تعلق التکلیف، از راه تکلیف رفته است. آن نکته تجزیه علم اجمالی، علم شما به تکلیف است. روشن شد؟

نکته ای که شما علم اجمالی را منجز می دانید، چون تا شما دیدید یک قطره بول آمد، پس شما یقین پیدا کردید که اجتناب عن ملاقی البول آمد، یعنی این شما یقین پیدا کردید، تا بول را دیدید، شما یقین پیدا کردید که اجتناب عن ملاقی البول آمد. تا یقین پیدا کردید که اجتناب عن ملاقی البول آمد، قاعدتاً شما باید چه کار بکنید؟ باید این تکلیف را پیگیری کنید، تا یقین پیدا کنید که این تکلیف دیگر برداشته شده و این که شما از هر دو مورد باید شما اجتناب کنید تا یقین پیدا بکنید.

این نکته بعضی آمدند گفتند نه آقا ما در باب علم اجمالی کار به حکم نداریم. ما کار به موضوع داریم. و علم اجمالی عین علم تفصیلی است. عرض کردم آفاضیا ظاهر عبارتش این است اما مع ذلک ابتلا را خارج می کند. لذا آن یک راه دیگری باید بشود.

مرحوم شیخ و کسانی که خط ایشان را دارند مثل مرحوم نائینی و مرحوم آقای خویی، اینها دنبال این نکته هستند. نمی دانم نکته روشن شد؟ نکته این است که نکته اینکه علم اجمالی منجز است چون شما علم به حکم دارید، از این راه. یقین پیدا کردید تکلیفی پیدا کرد به اجتناب عن النجس، این را یقین دارید. کار ندارید که شما می گوئید این ملاقی نجس است آن ملاقی، به این کار ندارد، به آن تکلیف.

س: حکم

ج: حکم

آن تکلیف تا آمد، شما باید اجتناب بکنید. اما اگر اینجا و لذا یک فرقی هست بین علم اجمالی و تفصیلی، این نکته فرقی این است.

شما در علم

س: آن که به موضوع می زند، حکم به موضوع تکلیف به اجتناب که باز اثری ندارد، صرف تحقق موضوع است، یعنی باز هم

ج: خب لذا آن می خواهد بگوید فقط دنبال فرقی هم نمی کند، یعنی ما علم اجمالی یا تفصیلی گرفتیم هیچ فرقی نمی کند. اگر علم تفصیلی به هر دو داریم، حالا می خواهد محل ابتلا باشد یا نباشد.

این ظرافت بحث است البته این ظرافت بحث است که اگر به موضوع زدیم باز هم می توانیم خروج از محل ابتلا را بگوییم یا نه؟ مرحوم شیخ می گوید ذلک لما تقرر فی شبهة المحصوره من اشتراط تعلق التکلیف فیها، روشن شد عبارت ایشان؟ آن نکته تنجیز علم اجمالی برای اینکه شما یقین به تکلیف دارید.

حالا اگر شما می دانید یا این اسب غصبی است یا آن اسب خاصی که اصلا هیچ کس نمی بیند. فقط خاص خودش است و لحظات خاصی خودش سوار می شود، اصلا فرض کنید خادمانش هم نمی بینند، آن کسانی که دور و برش هم هستند، وزیر دربار هم نمی بیند، چه برسد به من. هیچ ابتلاء من به آن پیدا نمی کنم. من که فهمیدم یکی از این دو تا غصبی است، من علم به تکلیف ندارم از اجتناب به آن، من تکلیف به اجتناب...

پس اگر غصب آن باشد، من تکلیف ندارم، اگر غصب این باشد من تکلیف دارم.

س: مال ملکه هندوستان است مثلاً

ج: مثلاً به قول ایشان مال ملکه هندوستان است.

حالا چرا ملکه گفتید؟ می گفتید ملک هندوستان. حالا هم که دیگر ملک نیست نه ملک هست نه ملکه. بفرمایید رئیس جمهوری نخست وزیر.

لما تقرر فی الشبهة المحصورة من اشتراط تعلق التکلیف فیها بالحرام الواقعی؛ آن وقت هم نکته در باب احتیاط را مرحوم شیخ این است که انسان یقین دارد به حرام. یعنی ما باید در باب احتیاط یک واقعی را فرض کنیم. خوب دقت بکنید. سر تنجیز علم اجمالی شما واقع را فرض می کنید. حالا که واقع را فرض کردید باید هر جور است خودتان را به آن واقع برسانید. اما اگر واقع فرض نشد، اگر واقع فرض نشد، دیگر جای تنجیز علم اجمالی نیست.

بکون کل من المشتبهين بحيث فيكون التکلیف بالاجتناب عنه منجزا لو فرض كونه هو المحرم الواقعی لا مشروطا بوقت الابتلاء این مشروط به وقت ابتلاء نیست. دیگر حالا این تعبیرش کمی خیلی، نه اینکه هنوز یقین، آن وقت این علم، این چون تابع علم شما خوب دقت

کنید، علم، اگر آن باشد، یعنی این فرق است ما بین علم تفصیلی و علم، این آقایان در این فرق بین علم تفصیلی و اجمالی، در این نکته، یعنی می خواهند بگویند اگر علم تفصیلی بود یکی اش ابتلا است یکی نباشد، نباشد شما مکلفید، علم اجمالی بود ابتلاء تأثیر، این را چه جوری باید درست کرد؟ فنی اش این جور است. روشن شد؟

اگر شما می گوید علم اجمالی کالعلم التفصیلی خب اگر علم تفصیلی داشتید هر دو اسب غصب هستند. خب اجتناب می کنید از این، کار به آن ندارید. اما اگر علم اجمالی داشتید یکی از آنها غصب است، خوب دقت بکنید، یکی که شما ابتلاء به آن ندارید، و اصولاً سوارش نمی شوید، اصلاً شما به آن کاری ندارید، ما الان در بحث اول این نکته را عرض کردیم، در باب علم اجمالی که منجز است در تکلیف بسته، خوب دقت بکنید، آن سر تجیز علم اجمالی این است که شما علمتان به تکلیف علی کل حال یعنی به یکی از این دو طرف باشد، علم باشد. اما اگر شما در یک احتمال بسته هم هست، در یک شبهه بسته هست، اما علم به تکلیف به یک احدهما ندارید. به تعدد مکلف، این که علم اجمالی در باب مکلف منجز نیست، در باب تکلیف منجز است، نکته اش همین است.

اگر شما می دانید یا این اناء نجس است یا آن اناء، پس شما تکلیف دارید، چرا؟ چون تا خون را دیدید تکلیف به اجتناب از نجس دارید. خب از هر دو اناء باید اجتناب بکنید تا تکلیف محقق بشود. روشن شد؟ اما اگر شما یقین دارید، یک لباس مشترک با رفیقتان دارید، یک قطره منی در این لباس مشترک، یا مال شماست یا مال رفیقتان، آقایان می گویند علم اجمالی اینجا منجز نیست، چون اینجا دو تا مکلف است، دوران امر در علم اجمالی، علم اجمالی به دو مکلف است، دو مکلف جامع درست نمی کند. دو تکلیف جامع درست نمی کند، چون نکته اساسی در چند تا نکته دارد تجیز علم اجمالی، همین جور کشکی که نیست. مثلاً یکی از نکاتش این است که باید علم در آنجا طریقی صرف باشد. اگر موضوعی باشد علم اجمالی منجز نیست دیگر. مثلاً اگر گفت معلوم البول است قطعاً باید از آن اجتناب کنید، می دانید یا این بول است یا آن بول است، خب اینجا اجتناب، چون معلوم البولیه نیست. اگر علم موضوعی شد، علم اجمالی منجز، این که می گویند علم اجمالی منجز است نکاتی دارد. این طور همچنین به قول معروف آدم کله اش را پایین نیاندازد برود، حساب و کتاب دارد. من الان وارد آن بحث نمی خواهم بشوم. یکی از نکاتش باید آن جامع تأثیرگذار باشد. اما اگر آن جامع تأثیرگذار نباشد، دیگر خواهی نخواهی علم اجمالی منجز نیست. جامع بین دو مکلف وجود ندارد. جامع بین دو تکلیف وجود دارد. جامع بین دو مکلف وجود ندارد، چون هر مکلفی، مکلف خودش است. آقا من شک دارم، فرض کنید این منی متعلق به من است. اصلاً عدم الجنابه جاری می شود، حالا خب آن رفیق هم همین طور. خب به من چه مربوط است. آن برای خودش، او تکلیف خودش من تکلیف خودم.

س: امام جماعت

ج: هان، لذا این فرض را کردند که اذ اقتدی احدهما بالاخر دیگر آنجا مثلاً جامع پیدا می شود. پس در باب تجیز علم اجمالی ما باید یک جامعی را فرض بکنیم، خوب دقت بکنید، با آن جامع تأثیرگذار باشد. آن وقت بحثشان این است که اگر یعنی اینها آمدند می خواستند بگویند بین علم اجمالی و تفصیلی یک فرقی هست.

اما نکته فرق چیست؟ این سوال است. اگر شما علم اجمالی را کالعلم التفصیلی گرفتید، اگر علم تفصیلی داشتید که این اسب غصب است، آن اسب هم غصب است، خب اجتناب می کنید. شما نمی آید بگوید آقا آن تکلیف خودش به خودش مربوط است به من مربوط نیست. چطور شد اگر علم تفصیلی داشتید هر دو غصب هستند، اجتناب می کنید، اگر علم اجمالی داشتید یکی غصب است اجتناب نمی کنید. چون آن یکی از محل ابتلاتان خارج است، اصلاً شما محل ابتلاء شما نمی شود. یعنی آن یک مکلف دیگر دارد، شما مکلف دیگر دارید. آن از محل ابتلاء شما خارج است.

چه فرقی می کند؟ چه نکته ای در اینجا هست؟ این سوال این است. چه نکته فنی است که در اینجا اگر شما مخصوصاً روی مسلک مرحوم آقا ضیاء قدس الله چون ایشان علم اجمالی را بعینه علم تفصیلی می داند.

س: مؤمنان دارند اینجا

ج: چه مؤمنی دارد؟ اگر مثل هم باشد، چه مؤمنی دارد؟

س: نه مثل هم چرا، برائت جاری

ج: چرا؟

س: چون شک بدوی است دیگر

ج: خب علم اجمالی دارد، با علم اجمالی روی اصول عملیه جاری نمی شود.

س: نه یکی از محل اختلاف خارج است

ج: خب باشد، آن محل ابتلاء خودش دلیل می خواهد. آن را شما مفروغ عنه گرفتید. اصلاً دلیل آن چیست؟

س: یک عبارتی که می گوید کل شیء فيه حلال و حرام وهو التي حلال تعرف الحرام

ج: خب اینجا فیه حلال و حرام نیست. اگر بنا شد علم اجمالی عین تفصیلی بشود که فیه حلال، یعنی حرام دیگر.

س: اجتنب عن الحرام را می گیرد مگر؟

ج: نه چرا؟

س: در علم تفصیلی برائت جاری نمی شود در علم تفصیلی، اما در علم اجمالی برائت جاری می شود.

ج: چرا بشود؟ چون از ابتلاء خارج است. چه کسی گفت ابتلاء

س: نه اصلاً این خطاب شامل بنده می شود یا نه؟

ج: چرا،

س: در علم اجمالی که از محل اختلاف خارج است

ج: باشد.

س: ولی شک می کنم که چنین تکلیفی دارم یا نه؟ اصالة العدم محکم است دیگر

ج: ببینید آقا، اجازه بفرمایید

یک دفعه شما می آید فرق این علم نکته تجیز روی حکم می دهید، این راهی است که شیخ رفته و مرحوم نائینی و آقا ضیاء و مرحوم نائینی و مرحوم آقای خویی. لذا تجیز علم اجمالی به نظر اینها در تعارض اصول است. اگر اصول متعارض نبودند منجز نیست. این یک تفکر.

یک تفکر مثل مرحوم، آقا ضیاء که اشد ناس است که علم اجمالی را عین علم تفصیلی می دانند. اگر عین تفصیلی داشتید و به موضوع

خورد، چه فرقی می کند؟ هر دو اسب در محل ابتلاء باشد یکی نباشد، علمش یکی است چه فرقی می کند؟

س: منجز تکلیف اصل اول کلام است. از محل ابتلاء خارج بشود چطور منجز تکلیف می شود؟

ج: چون عمل دارد خب.

س: کجا علم داریم؟

ج: علم داریم یکی از آنها غصب است خب

س: یکی غصب است؟ یکی که اصلا تحت اشراف من نیست، به من ارتباطی ندارد.

ج: نباشد، چه اثری دارد باشد یا نباشد؟

س: ارتباطی ندارد، مورد ابتلاء من نیست.

ج: نباشد. وقتی می گوید علم اثرگذار است، شما می فرض را عوض می کنید. می فرض را می عوض می کنید.

بحث سر این است که اگر ما نکته را خود علم دانستیم، این که اصالة البرائه هم در اطراف علم اجمالی می شود، در اطراف علم تفصیلی، این هم بیهوده است دیگر.

مرحوم آقا ضیاء اصلا معتقد است علم اجمالی می گوید علم اجمالی در حقیقت اگر اجمالی هست، مال آن صورت است، در علم شما فرقی نمی کند. این مثل این می ماند که یک موجودی از دور می آید، شما می گوید این قیافه که من می بینم یا مشتی حسن است یا مشتی حسین است مثلا فرض کنید. این مشتی حسن یا مشتی حسین ادراک شماست، آن واقعه محفوظ است. نزدیک تر می شود تشخیص می دهیم مشتی حسن است.

می گویم علم اجمالی در حقیقت این است. اگر شما فهمیدید مشتی حسن است، با علم اولی شما منافات دارد یا ندارد؟ آن علم روشن شده است. نکته ای ندارد.

ولذا ایشان علم اجمالی را ایشان از اشد ناس در این جهت است که علم اجمالی را بعینه علم تفصیلی می دانند.

س: ما منجزیتش را اینجا نمی فهمیم استاد. منجزیت را شما چه معنا می کنید

ج: مشکل شماست نمی فهمید چه کار بکنیم. عجب روزگاری است.

داریم قائل داریم الان نمی خواهم اسم ببرم.

س: نه از محل ابتلاء خارج می شود شما منجزیت چه معنا می کنید واقعا؟

ج: علم، علم داریم که یکی غصبی است.

س: چه علمی است آخر از محل ابتلاء من خارج است.

ج: بشود، خروجی ابتلاء چه تأثیری دارد. به علم شما چه تأثیری دارد؟

س: حاج آقا اگر مهمان را موضوع قرار بدهیم فرمایش شما درست است

ج: گفتند دیگر قائل داریم، نمی‌خواهم اسم ببرم، چون من بنا ندارم همه اسم‌ها را ببرم.

قائل داریم که در باب اطراف ابتلاء فرق نمی‌کند ابتلاء یا غیر ابتلاء فرقی نمی‌کند.

س: اسم ببرید جذاب‌تر است

ج: بله، نه، بنا ندارم غیر از همین سه چهار نفر بقیه را اسم ببرم.

دقت فرمودید؟ پس بنابراین خوب دقت بکنید، اینها گفتند چه فرق می‌کند؟ هر دو اسب پیش شما باشد یا یکی پیش او باشد، علمتان

یکی است. نکته تجعیز علم است. نه نکته تجعیز

س: الان من چه علمی دارم استاد؟

ج: علم دارید یا این غصب است یا آن غصب است.

س: یا این غصب است خب نه، من با آن کاری ندارم

ج: باز شما رفتید به حکم.

س: این که محل ابتلاء من هست،

ج: چون در ذهن

س: صحبت این است استاد، این که محل ابتلاء من هست آیا اجتناب عن الحرام این را می‌گیرد یا نه؟

ج: اجتناب رفتید روی حکم باز و رفتید روی حرف مرحوم شیخ انصاری که خیال می‌کنید آن حرف تام است. این می‌خواهد بگوید

حرف مرحوم شیخ انصاری درست نیست. ناقص است. شما ذهنتان همان است که در رسائل هی تکرار می‌فرمایید. خب فایده ندارد تکرار کردن آن.

س: نه موضوعی که محل ابتلاء من است

ج: خب ابتلاء چرا، می خواهد ابتلا باشد، می گوید تو علم داری، همین علمت کافی است.

س: چطور علم دارم؟

ج: علم داری یا این غصب است یا آن. حالا هر دو تا اسب جلوی تو باشد، یکی باشد و یکی آن طرف باشد، چه فرقی می کند؟

س: جامعش کجاست؟

ج: جامعش این است که یکی از دو اسب غصب است.

س: بابا آن که محل ابتلاء من نیست.

ج: لا اله الا الله. باز شما برگشتید. این محل ابتلاء را شما مفروغ عنه گرفتید از رسائل در ذهنتان.

س: نه اصلاً این را ولش کن، الان شما،

ج: خب ولش کنیم دیگر، خیال ما را راحت فرمودید.

س: اجازه بدهید یک مثال بزنم. الان این خودکاری که دست من هست، من یقین دارم این خودکاریا مال من است، یا آن که در

ج: آمریکا است مثلاً، یا به قول شما ملکه هند

س: چه ربطی با هم دارند؟

ج: خب بالاخره علم دارند

س: ارتباطی به هم ندارند

ج: ربطش عمل است. علم دارند خب.

س: آخر این علم چه فایده ای دارد

ج: فایده اش این است که اجتناب بکنند.

س: اجتناب بکنند؟

ج: بله، این تأثیر علم است نه بحث اجتناب عن الحرام، یا اجتناب عن الغصب.

س: نه ما اصلا اجتناب عن الحرامش هم کاری نداریم.

ج: علم دارید یا ندارید؟ علم خودش منجز است.

س: علم به چه دارم؟

ج: علم دارید که یکی از این دو تا غصب است.

س: خب من به خیلی چیزها علم دارم

ج: خب طبق همان باید عمل بکنید.

س: الان تأثیر باید داشته باشد.

ج: ببینید آنها می گویند علم اگر رفت در حدی که انطباق، یکی دیگر از شرطهای تجزیه علم اجمالی، شرط اولش این بود که باید علم طریقی باشد، علم موضوعی تجزیه نمی آورد علم اجمالی. یکی دیگر این که نسبت انطباق علی حد واحد باشد. اما اگر شما می دانید دو تا هست، یکی نجس است یکی دیگر، اما یکی را دو درصد و یکی ۹۸ درصد، خب اینجا اصلا علم اجمالی منجز نیست. نکته اصلا نکته تجزیه را تساوی انطباق بر دو طرف می دانند. شما الان تساوی انطباق دارید. یا این اسب شما غصبی است یا اسب خاصی که در اختیار سلطان است، اما تساوی انطباق دارند. نکته اش این است علم هم علم طریقی است، علم موضوعی نیست که. آن خروج از محل ابتلاء هیچ تأثیری در تکلیف در این جهت علم من ندارد. این یک فرضی است، یک مبنایی است. این دیگر کاری به تعارض اصول ندارد اصلا.

س: ادعا است حاج آقا

ج: خیلی خب لا اله الا الله

س: باورتان شده این حرف؟

ج: بله، بله، خیلی خب حالا باطل است یا نه بحث دیگری است.

عرض کنم در بحث اجمالی حالا نوارهایش هست اگر مراجعه بفرمایید ما هم گفتیم حق همین است، یعنی حق این است که به ناحیه علم منجز، اما چرا در خروج از محل ابتلاء آن ظرافت نکته است. یعنی ما با اینکه قائل هستیم تنجیز برمی گردد به علم، نه به تعارض اصول، حق را به آقاضیاء می دهیم و تا یک حدی هم کفایه. تنجیز علم اجمالی به خاطر علم است، به وجود علم تنجیز پیدا می کند نه تعارض اصول.

ولذا ما دو مبنای کلی، یک مبنایی که از بالا به قول ما، مبدأ شروع می شود که علم تنجیز می آورد، یک مبنایی که از انتها شروع می شود. در مقام امثال نگاه می کند. یک مبنا در باب تنجیز علم اجمالی روی خود علم حساب می کند، یک مبنا در تنجیز علم اجمالی می رسد به مقام امثال، آنجا را حساب می کند. می گوید در مقام امثال گیر دارد و لذا اصول تا بخواهی بگویی اصالة الطهاره در این با اصالة الطهاره در آن، ببینید این رفت روی مقام امثال. این در مقام چون اصل عملی است دیگر، اصل عملی وظیفه عملی در خارج.

ما عرض کردیم در باب علم اجمالی خود علم منجز است. علم اصول در تنجیزش ندارد. مگر اطراف این قدر زیاد باشد که یا این نکاتی که عرض کردیم، یا علم طریقی باشد، طریقی نباشد، موضوعی باشد، یا اطراف اینقدر زیاد باشد که نسبت انطباق موهوم باشد و الی آخره... صحبت هایی که شده است.

پس بنابراین، لذا اینجا این نکته می آید که ما وقتی علم اجمالی را شبیه علم تفصیلی گرفتیم، به لحاظ تنجیز خود علم، شما نروید هی بگویند اجتنب، اجتنب به مقام امثال است، به مقام حکم است، ما می آییم در ناحیه موضوع تصرف می کنیم. ما می آییم در ناحیه مبدأ صحبت می کنیم. و ناحیه علم. این هم علم است چه فرقی می کند؟ اگر گفت کل شیء لک حلال حتی تعلم، کل شیء لک نظیف حتی تعلم، بحث این است که این حتی تعلم، علم اجمالی را هم می گیرد. این صحبت این است. اگر شما می دانید یا این کاسه نجس است یا آن کاسه، این حتی تعلم صدق می کند. اگر صدق نکرد، خب اینجا مثل شبهه بدوی است.

س: ۲۶:۵۹

ج: هان، صدق می کند. خیلی خب اول کلام اشکال ندارد ما هم بحث نداریم که. بحثی است که بزرگان با همدیگر اختلاف دارند. چیزی نیست که حالا بچه طلبگی فقط باشد که ماها مثلاً بحث می کنیم.

خود ما نظرم این است که آن وقت این نکته می ماند که اگر شما آمدید علم را مثل علم تفصیلی گرفتید که گفتید اشدشان مرحوم آقاضیاء است، آن وقت چرا می آید شما خوب دقت بکنید، چرا می آید شما خروج از محل، آیا حق با شیخ انصاری است و این آقایانی

است که می گویند خروج از محل ابتلاء اشکال یعنی به اصطلاح وجوب اجتناب ندارد؟ یا این مطلب درست نیست، به ناحیه موضوع هیچ فرقی نمی کند. می خواهد هر دو محل ابتلا باشد یا هر دو محل ابتلا نباشد. خروج از محل ابتلاء هیچ نکته خاصی در ما نحن فیه ندارد، و لذا اجتناب از هر دو لازم است. چه می خواهد محل ابتلاء باشند چه محل ابتلاء نباشند. نمی دانم روشن شد اصل طرح بحث روشن بشود، حالا قبول می فرمایید یا نه.

مرحوم شیخ نکته را این می داند، روشن شد؟

س: ظاهراً تسلیم شدند

ج: نه تسلیم نشدند، قبول نفرمودند محل اشکال است. فقط سکوت فرمودند.

س: ما قبول نداریم

ج: خیلی خب اشکال ندارد علی المینا، ما وافقنا، خیلی خب ما وافقتم

پس بنابراین ما دو مبنا یک مبنا همانی است که الان در حوزه ها متعارف است، در رسائل آمده، ابتداءً سطح می خواند بعد هم ارتکازات ذهنی است.

یک مبنا این است که نه این فرقی نمی کند چه هر دو محل ابتلاء باشند چه هر دو محل ابتلاء نباشند، به لحاظ این موضوعی این در اینجا به اصطلاح ما این را هم ملاقی این هم غصب می دانیم، آن را هم غصب می دانیم. حالا یکی محل ابتلائی من نیست، نباشد. آن که منجز بود، خوب دقت بکنید، آن که منجز بود علم به غصب بود. این علم به غصب در هر دو هست، هم در محل ابتلاء هست هم در غیر محل ابتلا هست.

س: شما حکم چطور متوجه یک موضوع می شود، یعنی یقین نداریم که یک ۲۹:۰۰

ج: مرحوم شیخ چون نکته را اصل می داند، نکته را عمل می داند. می گوید شما نمی توانید عمل، شما الان از این اسب می توانید عملاً

اجتناب بکنید، از آن اسبی که در اختیار شما نیست، نمی توانید عملاً اجتناب بکنید.

س: الان عرف به ما می گوید شما علم به حرام دارید؟ واقع می گوید؟

ج: بله خب.

س: انصاف خوب چیزی است

ج: علم مگر چیست، چه نقصی دارد؟

س: نه عرفا الان واقعا می گویند یعنی یکی محل ابتلاء باشد یکی محل ابتلاء نباشد. درست است همان مثالی که خودتان فرمودید،

واقعا

ج: علمش که یکی است، اگر شما از ناحیه علم این که فرق نمی کند، از ناحیه عمل، شیخ می گوید از ناحیه عمل، چون آن که شما نمی توانید بگویید این هم غصبی است، آن هم غصبی است. شما عمل دارید به اجتناب، عمل به اجتناب از این یکی که در اختیاران است این معقول، بگوید اجتناب بکن معقول، از آن که در اختیار شما نیست چطور می شود عمل بکند بگوید اجتناب بکن؟ شما خلط این مشکل این خلط را، شیخ که می فرماید و مسلم گرفته، چون نکته تجزیه علم اجمالی چون علم اجمالی را اصل احتیاط را مثل بقیه اصول عملی گرفته، اصول، احتیاط جزو اصول عملیه غیر محرز هم هست تصادفا. البته این معنایش این است که محرز هم بشود.

اصل احتیاط به نظر ایشان چرا غیر محرز است؟ نکته احتیاط این است، ما هیچ راهی برای احراز نداریم، آنوقت آیا من که احراز نکردم این غصبی است، می گویم یا این غصبی، آن وقت عقل به من می گوید، خوب دقت بکنید، عقل به من می گوید اجتناب بکن، چرا؟ چون یقین به تکلیف آمده. این عقل کاری به احراز موضوع ندارد. عقل نمی گوید این غصبی آن هم غصبی. اگر عقل می گفت این غصبی آن هم غصبی، خب چه فرقی می کند محل ابتلاء باشد یا نباشد. شیخ می گوید عقل فقط همین مقدار می گوید، می گوید از این اجتناب بکن، خوب دقت بکنید، عقل فقط همین مقدار می گوید. اما عقل به شما بگوید از آن اسب هم اجتناب بکن، خب معنا ندارد احتیاج به حکم عقل ندارد، خودش مجتنب است، به قول مرحوم نائینی متروک است خودش، منترک است. معنا ندارد بگوید آن را ترک بکن، آن خودش منترک است، اگر خودش منترک است، معنا ندارد بگوید ترکش بکن. این تصور را یعنی تحلیل ایشان از تجزیه علم اجمالی این است. چون تجزیه علم اجمالی ربطی به علم ندارد، ربط به عمل دارد، اصول عملیه است. این اصول عملیه یعنی در مقام عمل وظیفه تان را می گوید، مقام عمل. نمی گوید به شما این غصب است یا نیست، می گوید از این اجتناب، خوب دقت بکنید، می گوید از این اجتناب بکن، سلما، از آن اسب هم اجتناب بکن، می گوید خب آن اجتناب معنا ندارد بگوید، عقل معنا ندارد بگوید اجتناب، آن متروک است خودش، منترک است خودش به قول آقایان. وقتی خودش منترک است معنا ندارد که بگوید ترکش بکن. این تصور مرحوم شیخ است. روشن شد؟

این که در ذهن شما هست، که اگر خروج از پس آن زیر بنایش، این زیر بنای دوم می گوید نه نکته این نیست که شما می فرمایید که عمل باشد. اینجا منجز، شما مبنا را قبول نکنید خیلی خب، بحث دیگری است. بحث قبول مبنا بحث دیگری است.

آن می گوید نه وقتی شما آمدید این حالت را شما در شما می بیند می گوید این مغصوب، آن هم مغصوب، چون مغصوب است اترکه، چون مغصوب است. شیخ می گوید نمی گوید این مغصوب آن مغصوب، می گوید اترک هذا، آن وقت نمی تواند بگوید اترک ذاک، چون خودش منترک است. پس روشن شد تصور؟

س: تحصیل حاصل است یعنی؟

ج: هان، تحصیل حاصل، لغو است اصلا بیهوده است

س: استاد مختار خود حضرت عالی چیست؟

ج: هان، حالا مختار خودمان.

عرض کردیم این مشکل کار این است که اگر ما بیاییم تنجیز علم را نمی خواستیم اینقدر بحث بکنیم، نمی دانم چطور شد آقای حاج شیخ ما را از بحث خارج کردند امروز. حالا اجازه بدهید عبارت شیخ انصاری را بخوانیم تا حالا به قول شما مختار خودمان را هم بگوییم. س: اقلا احتیاط واجب استاد بفرماید.

ج: احتیاطش این است که ترک بکند آدم دیگر. احتیاطش این است که ترک بکند.

احتیاطش این است که ترک بکند. احتیاطش این است که از این اصل ترک بکند نه اینکه انجام بدهد. چون یکی از محل ابتلا خارج است.

علی ای حال لما تقرر فی الشبهة المحصورة من اشتراط تعلق التکلیف فیها بالحرام الواقعی، این یکی از نکات تنجیز علم اجمالی است. که ما یک واقعی را فرض بکنیم تکلیف به آن واقع داشته باشیم. و لذا اگر خود آن واقع احراز نشد جای علم اجمالی نیست.

سر این که احتیاط واجب است، چون یک واقعی فرض شده، خوب دقت بکنید، تا شما خودتان را به آن واقع برسانید. یک واقعی فرض شده. و لذا در آن روایاتی که پیغمبر اکرم (ص) فرمودند که محرمات اینها حمی یعنی قرقگاه یعنی منطقه حفاظت شده و شبهات اطراف آن حما هستند، اطراف آن منطقه. شما گوسفند که دارید می روید در اینجا یک منطقه حفاظت شده هست، یک منطقه ای است که مختص

سلطان است. می گوید گوسفند را نزدیک آن منطقه نبر، چرا اگر گوسفند را نزدیک حمی بردی ممکن است در حمی واقع بشوید. خوب دقت فرمودید؟

فمن رآه غنمه قرب الحمی اوشک ان یدخل فی الحمی؛

لذا می فرماید که شما در شبهات اجتناب کنید. خوب دقت بکنید. این عبارت که اینجا حمی است، شما گوسفند بردید، این معنایش این نیست که وجوب احتیاط از آن در بیاید، لذا همان جا این نکته را ما عرض کردیم، خوب دقت کنید. چون در اینجا مفروض این است که حمی مشخص است، یعنی آن جایی که قرقگاه است، آن جایی که قرق شده مشخص است، این خارج از حمی است. پس این واقع نیست. فرض واقع نکرده، نگفته یا اینجا حرام یا آنجا حرام، این فرض این کرده که یک حرامی هست، یک خارج حرام. این که می گوید حکم واقعی، روشن شد؟ لذا این یک نکته خیلی لطیفی است.

آقایان اخباری ها این روایت را حمل کردند بر وجوب احتیاط. این روایت توش از وجوب احتیاط در نمی آید. نمی دانم نکته فنی خیلی ظریف است کمی نه خیلی. چون وجوب احتیاط در جایی است که شما یک واقعی را فرض کنید. یک واقعی هست، تشخیص داده نمی شود شما از اطراف اجتناب بکنید تا به آن واقع نرسید. اما در ما نحن فیه واقع مشخص است، حدش هم مشخص است، این قرق است، این هم حمی است، این هم به اصطلاح قدیمی ها، به اصطلاح حریمش است. یعنی این نزدیک حمی است، حمی نیست. یکی حمی است، یکی قرقگاه است، می گوید شما گوسفند که آوردید، گوسفند حیوان است دیگر، یک دفعه رفت تو قرقگاه، لذا خود این لسان، لسان عقل عملی است، یعنی انسان خودش را در معرض کاری قرار نده، که ممکن است مرتکب حرام بشود. نه اینکه این عمل حرام است، مفروض این است که این عمل حلال است. اصلاً این روایت مبارکه ربطی به علم اجمالی هم ندارد. ربطی به تجزیه احتمال ندارد. اصلاً این روایت مبارکه یک نوع به اصطلاح دستور اخلاقی است.

شما مثلاً می روید فلان منطقه در این منطقه افراد فاسد زیاد هستند. ممکن است شما در، شما آدم صاف می دانی حد و حدود حرام را هم می دانید، لکن ممکن است یواش یواش نفس شما ببینید، قطعاً این لسان، لسان استحباب می شود. نمی شود این لسان، چون مفروض این است که حرام را می شناسد.

س: روایت تثلیث هم همین طور است؟

ج: روایت تثلیث هم عده ای از این طور است. یعنی اجمالاً همین. روایت تثلیث را بر فرض قبول کردیم، آن می شود علم اجمالی.

پس این نکته فنی را در نظر بگیرید که در باب احتیاط، یک واقعی مفروض است. شما هم که می گوید مثلا از سیگار اجتناب بکن، چون احتمال می دهید واقعا حرام باشد، به روایت حمی نمی شود تمسک بکنید. روشن شد؟

چون در روایت حمی مشخص شده، حرام با غیر مشخص است. اینجا قرقگاه است، آنجا هم خارج قرقگاه است. نکته فنی خیلی ظریف است.

ولذا این روایت را باید حمل بکنیم بر یک دستور اخلاقی، بر یک وظیفه عملی، سلوکی.

افراد بدانند شما می دانید حد حرام معین، غیر حرام معین، این دو تا اگر نزدیک هم شدند، مواظب باشید، حلال را هم انجام ندهید. نه اینکه این تجیز احتمال است. نه، چون نزدیک آن است، و نفس انسانی، (ان الانسان لفی خسر)، و مثل آن حیوان، چطور حیوان عقل ندارد، شما چوپانید، مواظبید این داخل حمی نشود، اما حیوان، حیوان است دیگر. این ممکن است وارد حمی بشود.

مخصوصا می دانید که حمی در آن زمان، بیشتر مناطقی بود که سرسبز بود. عرض کردیم حمای معروف مدینه نقیع نه بقیع، اشتباه نشود. این حدود به اصطلاح بیست مایلی مدینه بود. حدود ۳۸ کیلومتر با مدینه فاصله داشت. بیست میلی یا مایلی به قول امروزی ها، بقیع در خود مدینه بود. نقیع در لغت عرب منطقه ای که پایین است، بقیع منطقه ای که بالا آمده، مثل تپه مانند. هنوز هم بقیع در مدینه می بینید بالاست. این همه زمان گذشته، صافش نکردند، با خاک مدینه یکنواخت نیست. جاهایی که پایین می آید غالبا توش آب جمع می شود، محل سبزی می شود. این را پیغمبر اکرم (ص) فرمودند این منطقه نقیع خاص باشد برای اسبهای مجاهدین فی سبیل الله. کسی در آنجا اسب و شترش را نبرد. این منطقه سرسبزی است، علف دارد، چون منطقه پایینی بوده، آب توش جمع می شده، منطقه سبزی بوده، این را حواها رسول الله (ص)، این حمی که گفته می شود مراد این است. پیغمبر اکرم (ص) می گویند شما گوسفند را بردید نزدیک این نقیع مثلا، خب این طرف خار و مار و چیز درستی نیست خب، آن طرف هم سبز است عادتاً، گوسفند هم که شعور ندارد، یک دفعه برود طرف سبزی.

پس دقت بکنید این بحث تجیز علم نیست اصلا، این ربطی به علم ندارد، علم ما اینجا واضح است. شما در باب احتیاط باید روی علم و ادراک کار بکنید. این بحث ادراک نیست. اصلا بحث تجیز علم نیست. تجیز احتمال نیست. این حدش معین است. این حمی است، این خارج حمی است. گوسفند است، یک سلوک عملی است. شما ممکن است نزدیک حمی بروید گوسفند برود طرف سبزی چون این طرف که خشک است، خار است، تاسبزی ها را دید می رود طرف سبزی بخورد، رفت تو حمی. لذا آقا گوسفند هایت را نزدیک

حمی نبر. هر چه هم بخواهی کنترل کنی، هر قدر هم، روشن شد؟ این چه ربطی به تنجیز علم دارد، به تنجیز احتمال دارد که اخباری‌ها می‌گویند. اصلاً این روایت ربطی ندارد. دیگر نمی‌دانم بحث ما

بکون کل من المشتبهین، وقت هم تمام شد.

بحیث یكون التکلیف بالاجتناب، ببینید التکلیف بالاجتناب، سر تنجیز علم اجمالی را مرحوم شیخ این می‌داند. تکلیف به اجتناب. منجزاً لو فرض کونه هو الحرام المحرم الواقعی لا مشروطاً، بوقت الابتلاء، مشروط وقت حالاً نه، به خود ابتلا، المفروض انتفاع الابتلاء فی احدهما فی المثال.

فان التکلیف روشن؟ ایشان منجز را علم نمی‌داند. علم اجمالی را فی نفسه منجز نمی‌داند. منجز تعارض اصول است. لذا این مسلک معروف است در بین اصولیین به مسلک اقتضاء. اما کسانی که قائلند خود علم منجز است، کاری به اصول نداریم، تعارض اصول نداریم. این معروف است به مسلک علیت تامه. خب می‌گویند در علم اجمالی یا اقتضاء علیت. کسانی که می‌گویند خود علم منجز است، مسلک علیت می‌گویند، کسانی که می‌گویند خود علم منجز نیست. ممکن است شارع جعل بکند بدل را جعل بکند مرخص را، تعارض اصول منجز است. اینها را می‌گویند مسلک اقتضاء، اصطلاح این طور شده است.

فان التکلیف حینئذ غیر منجز بالحرام الواقعی علی ای تقدیر، این ای تقدیر، لاحتمال کون المحرم فی المثال، هی ام الولد، و توضیح المطلب فی محله.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين